

شاعر واژه‌های واژگون

محمد رضا طهماسبی



متولد ۱۳۵۶/۱۲/۲۳. اولین جایی را که در این دنیا دید، بیمارستان فیروزآبادی شهر ری بود. کودکی و نوجوانی خود را در محله «نازی‌آباد» تهران گذراند. از همان ابتدای دبیرستان، پس از ورود به رشته ادبیات، با سرودن مفردات (تکبیت‌ها) طبع آزمایی خود را آغاز کرد. شاید علاقه او به سعدی و نیز تشویق معلم ادبیاتش، جرئت سرودن و طبع آزمایی در قالب‌های کهن را به وی داد. در همان دوران به کسب رتبه برتر استانی در بخش شعر سنتی موفق شد. در دوران دانشگاه، بعد از شرکت در جلسات شعر، با مرحوم خلیل عمرانی و انجمن ادبی «نسل مروارید» آشنا شد. فعالیت او در حوزه هنری شهر ری باعث شد به صورت جدی وارد عرصه شعر شود. طهماسبی فارغ‌التحصیل «مدیریت صنعتی» در دوره کارشناسی و «ادبیات فارسی» در دوره کارشناسی ارشد است. این شاعر، علاوه بر موفقیت در جشنواره‌های ادبی متعدد، برگزیده بخش ویژه هفتمین جشنواره شعر فجر هم هست.

از محمد رضا طهماسبی کتاب‌های شعر «گزاره‌ها»، «واژه‌های واژگون»، «کتمان» و «زورق» منتشر شده‌است.

شعر زیبایی از ایشان در وصف مادر

بس پُر برکت شبیه گندم، این خوشه دسته‌دسته، مادر نانی است شریف و تر دهر چند، خرداست و خمیر و خسته، مادر تن باشد اگر تکیده در تب، جان باشد اگر رسیده بر لب من کودک قلوه سنگ در مُشت، آیینۀ دل شکسته مادر بر پهنه قیل و قال قالی، همراه ترنج و ماهی و گل در دست کلید خلدش اما، در خانه ما نشسته، مادر چون فرش، کلاف مهر از خویش، بگسست و گره به پای من زد زین روست که دل به دار دنیا، هی بسته و هی گسسته، مادر دیده است غم مرا اگر چه، خود عینک او ته استکانی است من چای به لب نه‌ده، خوانده است این قصه به چشم بسته، مادر خورشید از آسمانمان رفت، تاریک نشسته‌ایم و خاموش این صید به بند مانده ماییم، آن مرغ ز دام رسته، مادر تسنیم بهشت نوش جانست، وان سایه روح بخش طوبی تو رفتی و ما به گریه گفتیم، بادا سفرست خجسته مادر!

شعر نوروز

دلی سر بلند

سراپا اگر زرد و پژمرده‌ایم
ولی دل به پاییز نسپرده‌ایم
چو گلدان خالی، لب پنجره
پُر از خاطرات ترک خورده‌ایم
اگر داغ دل بود، ما دیده‌ایم
اگر خون دل بود، ما خورده‌ایم
اگر دل دلیل است، آورده‌ایم
اگر داغ شرط است، ما برده‌ایم
اگر دشمن دشمنان، گردنیم!
اگر خنجر دوستان، گرده‌ایم!
گواهی بخواهید، اینک گواه:
همین زخم‌هایی که نشمرده‌ایم!
دلی سربلند و سری سر به زیر
از این دست عمری به سر برده‌ایم

(قیصر امین‌پور)

نیامدی

چه روزها که یک به یک غروب شد، نیامدی
چه بغض‌ها که در گلو رسوب شد، نیامدی

جواب جورچین قبل

جواب جورچین شماره قبل:
صائب به هوش باش که داروی بیهوشی
باد بهار در گره غنچه بسته است

چهار در چهار

گر زحمت مردمان این کوی از ماست
یا جرم ترش بودن آن روی از ماست
فردا متغیر شود آن روی چو شیر
ما نیز برون شویم چون موی از ماست

امشب که حضور یار جان افروزست
بختم به خلاف دشمنان پیروزست
گو شمع بمیر و مه فرو شو که مرا
آن شب که تو در کنار باشی روزست

مشنو که مرا از تو صوری باشد
یا طاقت دوستی و دوری باشد
لیکن چه کنم گر نکنم صبر و شکیب؟
خرسندی عاشقان ضروری باشد

ما حاصل عمری به دمی بفروشیم
صد خرمن شادی به غمی بفروشیم
در یک دم اگر هزار جان دست دهد
در حال به خاک قدمی بفروشیم

(سعدی شیرازی)

برای ما که خسته‌ایم و دلشکسته‌ایم، نه
ولی برای عده‌ای چه خوب شد نیامدی!
تمام طول هفته را به انتظار جمع‌هم
دوباره صبح، ظهر، نه، غروب شد، نیامدی
(مهدی جهاندار)

تماشای آفتاب

یک درس تازه نیست الفبای آفتاب
پای تمام عمر تو امضای آفتاب
هر صبح زنده‌ایم به رویای دیدنش
غرق است غرق نور سراپای آفتاب
روشن دلی است عادت آینه‌ها و ما
آینه‌ایم و غرق تماشای آفتاب
گاهی اسیر سایه تردید می‌شوم
ابری است آسمان به تمنای آفتاب
هر چند آفتاب نمانده‌است پشت ابر
تا قله می‌رویم به سودای آفتاب
شمع که هم‌پایاله خورشید می‌شوم
امشب شب من است به فتوای آفتاب
(میترا ملک محمدی)

سجود باشکوه

ای سجود باشکوه و ای نماز بی نظیر
ای رکوع سربلند و ای قیام سر به زیر
در هجوم بغض‌ها ای صبور استوار
در میان تیرها ای شکست‌ناپذیر
شرع را تو رهنما عقل را تو رهگشا
عشق را تو سرپناه مرگ را تو دستگیر
فرش آستانه‌ات بوریایی از کرم
تخت پادشاهی‌ات دستبافی از حصیر
کاش قدر سال بود آن شب سیاه و تلخ
آسمان تو غافل زان طلوع ناگزیر

بعد از او نه من نه عشق، از تو خواهم ای فلک
یا ببندی‌ام به سنگ یا بدوزی‌ام به تیر
دست بی وضو مزین بر ستیغ آفتاب
آی تیغ بی حیا شرم کن وضو بگیر
لختی ای پدر درنگ پشت در نشسته‌اند
رشته‌های سرد اشک کاسه‌های گرم شیر

(سعید بیابانکی)